



## تأملی بر بیکره و پیامدهای فمینیسم اسلامی

انقلاب اسلامی و حضور قدرتمند زنان مسلمان در بزرگترین رویداد سیاسی اجتماعی قرن بیستم، توجه جهانیان را به ایران اسلامی ...

خبرگزاری مهر-انقلاب اسلامی و حضور قدرتمند زنان مسلمان در بزرگترین رویداد سیاسی اجتماعی قرن بیستم، توجه جهانیان را به ایران اسلامی و رویکرد تازه زنان جلب کرد و در پی آن تلاش های زیرکانه ای برای تغییر چنین نگرشی صورت گرفت، پس از ورود جریان های جدید به عرصه مباحث فرهنگی کشور، موضوع دفاع از حقوق زنان به ویژه با ویژگی های غربی آن مطرح و برجسته شد و جریان جدیدی به نام «فمینیسم» چهره نشان داد.

بر اساس آموزه های فمینیسم، گروهی از زنان برای رسیدن به استقلال مطلق در برابر مردان و رسیدن به حقوقی مشابه و برابر با حقوق مردان، حرکت جدیدی را آغاز کردند و حتی در مواردی برای ایجاد سازگاری بین فرهنگ دینی و غربی، این جنبش های وارداتی را، فمینیسم اسلامی! نام نهادند و تلاش برای توجیه مبانی و حقوق اسلامی بر پایه فرهنگ غربی را در دستور کار خود قرار دادند. اما در نهایت، حاصل این تلاش ها موجب به وجود آمدن فاصله عمیق بین زنان و مردان، تضعیف نهاد خانواده، بالا رفتن معنادار آمار طلاق، افزایش خشونت خانگی و... گردیده است. چنین نگرشی در زمینه مشارکت اجتماعی، زن را از هسته اجتماعی به پوسته آورده و نقش کلیشه ای مردانه به وی داده است. این نوشتار در صدد بازخوانی فمینیسم، بویژه فمینیسم به اصطلاح اسلامی و بررسی آسیب ها و پیامدهای چنین جنبشی با تکیه بر نگرش ها و گرایش های مختلف فمینیستی در ایران و شاخصه های اصلی آن است.

### درآمد

در چند سده اخیر، شاهد تحولات عظیمی در غرب بوده ایم که امروزه در سراسر دنیا تقریباً جنبه همگانی یافته است. تا اواخر قرن نوزدهم، غربیان در تکاپوی گذار به دنیایی بودند که از آن به نوسازی یا مدرنیزاسیون تعبیر می کردند، اما از آغاز قرن بیستم به بعد، سایر ملل جهان را به پذیرش و التزام به فرهنگ و تمدن غربی فراخواندند، به گونه ای که در اذهان بسیاری از ملل غیر غربی، غربی شدن به مثابه الگوی توسعه و ترقی معرفی شد، تا آنجا که امروز کمتر کشوری را می توان یافت که خود را درون این دنیای مدرن احساس نکند.

در این رهگذر، در طول سالیان دراز، کشور ما خواسته به تبع فرهنگ مدرنیته و تحت تأثیر شرایط فرهنگی اجتماعی حاکم بر کل جهان، الگوهایی را در زمینه حضور اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی زنان پذیرفته و در برخی موارد به باور عمومی تبدیل کرده است. اما سؤال این است که آیا این الگوها که ملاک تعیین و تشخیص مسائل و مشکلات زنان قرار گرفته اند و به تصور بعضی ها، در صورت تغییر و تبدیل احکام شرعی و هماهنگ شدن آنها با این الگوها، زنان به وضع مطلوب خود دست می یابند، با اهداف و مقاصد اساسی مورد نظر شرع مقدس هماهنگی دارد یا خیر؟ با این وصف، روشن نمودن جایگاه فردی و اجتماعی زنان بر اساس مبادی، مبانی و منابع دینی و تعیین وضع مطلوب زنان در عرصه های مختلف فرهنگی، اجتماعی، حقوقی و اقتصادی بر اساس موازین دینی ضروری است. نبود سیاست کلان در هریک از حوزه های اجتماعی به ویژه مسائل زن و خانواده، باعث درهم ریختگی، سردرگمی، روزمرگی و در نتیجه، تلف شدن امکانات مادی و انسانی است و مانع تحقق اهداف و آرمان های مورد نظر می شود؛ زیرا مسائل زنان و کاستی های مربوط به آن، از دیر باز جزء مسائل مهم جوامع مختلف از جمله ایران بوده است. این امر در سال های پس از انقلاب صنعتی و تحقق مدرنیته در همه جوامع، امتیاز بیشتری را به خود اختصاص داده است. در ایران به ویژه پس از انقلاب اسلامی که تعریف صحیحی از رسالت زنان در جامعه اسلامی شده و بستر مناسبی نیز برای مشارکت آنان در امر حکومت ایجاد شده است، اهمیت مضاعفی یافته است.

اکنون حدود نیمی از جمعیت فعال کشور را بانوان تشکیل می دهند. اگر به گونه مناسب از استعداد این مجموعه عظیم انسانی استفاده شود، نیروی عظیمی برای باز کردن گره های ناگشوده جامعه به شمار می آیند. در مقابل، اگر این نیروی انسانی، درست هدایت نگردد، می تواند به صورت سد عظیمی در مقابل موج انقلاب قرار گیرد.

### تعریف لفظی و اصطلاحی فمینیسم

واژه فمینیسم از ریشه فمینین (زنانه، مادینه، زن آسا، مؤنث) که در اصل از زبان فرانسه از ریشه لاتینی فمینیا اخذ شده است. این واژه اولین بار در سال 1873 وارد فرانسه شد. واژه یاد شده در فارسی به این معانی آمده است: طرفداری از زنان، هواداری از حقوق و آزادی زنان، همچنین آزادی خواهی زن، زن گرایی و مؤنث گرایی. در اصطلاح شاید بتوان از مجموع تعریف ها، چنین برداشتی کرد که فمینیسم به مجموعه ای از حرکت ها و فعالیت های اجتماعی گفته می شود که با هدف احقاق حقوق زنان و رفع تبعیض و تضییق از آنان غالباً به وسیله خود زنان انجام می گیرد.

تمام فمینیست ها، در این باره که زنان فرودستند و برای آزادی آنان باید استراتژی مناسبی اتخاذ کرد، هم عقیده اند، ولی در مورد علل این ستم دیدگی و استراتژی ها و رسیدن به آزادی بین آنان، اختلاف نظر های اساسی مشاهده می شود.

### نگاهی به نگرش های رایج فمینیستی

اساساً هدف از شناخت مسئله فمینیسم به عنوان یک مسئله فرهنگی و احساس خطر افراطی گری، ظهور پدیده فمینیسم و همچنین ترویج راه حل های غربی در جامعه اسلامی برای رهایی زنان از ستم ها و تعدی هایی است که به اصطلاح بر آنان روا

داشته شده است.

امروزه، زن گرایی در بعضی از کشورها به مرحله افراطی رسیده و حتی در کشورهای خارجی به صورت جنبش های مبارزاتی در برابر ساختار اجتماعی و سیاسی، ظاهر شده است. در داخل کشور نیز در محافل خودی و غیر خودی مطرح گردیده است. به طور کلی اساس مبارزه های فمینیست ها این است که زنان به دلیل جنسیت، گرفتار تبعیض شده اند و نیازهای مشخصی دارند که ارضا نشده است و برای دستیابی به حقوق اولیه و نیازهای اساسی باید تغییر های بنیادی در نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی فراهم آید. فمینیسم در متن نحله های فکری لیبرالیسم، سوسیالیسم و مارکسیسم متولد گردید و فمینیست ها به عنوان نمایندگان تفکر جدید و رادیکال با مقدمات اساسی و بنیادی ایسم های موجود همراه شدند و عمده تفاوت و جدایی فمینیست ها از یکدیگر، ناشی از انتخاب یکی از ایدئولوژی های مرسوم است، اما آنچه نقطه عطف فمینیسم به شمار می آید خصوصیات مذکر برتر و مؤنث فروتر است و بیشتر برنامه ها و تلاش این گروه جدید آشکار نمودن این دوگانگی هاست. بر این اساس بعضی ها، استراتژی مذکر مدارانه و تشویق زنان به گزینش صفاتی که جامعه به مردان نسبت داده است، را اتخاذ کرده اند و بعضی دیگر، استراتژی مؤنث مدارانه را در پیش گرفته اند. دامنه پراکندگی این استراتژی تا حد زیادی، تحت تأثیر اهمیت دادن فمینیست ها به جنسیت و جنس در معانی جسمی و فرهنگی است.

درواقع، می توان گفت مبنای نظری فمینیسم مبتنی بر تقسیم ارزش ها به زنانه و مردانه است.

این دیدگاهها، نوعی رابطه مبتنی بر تضاد و خصومت و رقابت بین دو جنس برقرار می کند. در حقیقت نظریه فمینیستی از دو منظر به مسائل زنان می نگرد.

1- نگرش آسیب شناسانه: در طول تاریخ و در متن این آسیب شناسی، بسیاری از نظریه های فمینیستی شکل می گیرد که مهم ترین آنها، تفاوت «نابرابری» و «ستمگری» است که در روند آن فمینیسم های مارکسیسم و لیبرالیسم نگرش آسیب شناسانه خود را از زن بیان می کنند و هسته مرکزی این آسیب شناسی، نظام پدرشاهی است.

2- نگرش راه حل طلبانه که مبتنی بر ارائه راه حل های فمینیست های مارکسیسم و لیبرالیسم و رادیکالیسم و سوسیالیسم برای رهایی زن از قیدهای نظام مردم سالاری است. این روشها بر محور آزادی و بی قیدی زن نسبت به هر گونه توصیه ای است که طبیعت و دین و ساختارهای جامعه و خانواده و روابط بین زن و مرد ارائه می دهد. در حقیقت، نقطه آسیب پذیر فمینیسم از همین جا شکل می گیرد، زیرا نقش مادری، همسری، روابط طبیعی جنسی و ساختار مذهب و خانواده را به عنوان نموده های پدرشاهی و بی اعتباری معرفی می کند و همه ارزش های جامعه و خانواده را نفی می نماید.

در میان نظریه های گوناگون فمینیستی، سه نظریه مهم و قابل توجه است که بر «تفاوت جنسی» و «نابرابری جنسی» و «ستمگری جنسی» تأکید دارد.

1- نظریه تفاوت جنسی: صاحبان این نظریه معتقدند جایگاه و تجربه زنان در بیشتر موقعیت ها با جایگاه و تجربه مردان در همان موقعیت ها برابر و مساوی نیست.

2- نظریه نابرابری جنسی: بر اساس این نظریه، نه تنها جایگاه زنان در موقعیت یکسان با مردان متفاوت است، که کم ارزش تر نیز هست. از اینرو، زنان در مقایسه با مردانی که جایگاه اجتماعی برابری دارند، منابع مادی، منزلت اجتماعی، قدرت و فرصت های کمتری را نیز دارا هستند.

3- نظریه ستمگری جنسی: در این دیدگاه، زنان علاوه بر تفاوت و نابرابری جنسی، تحت ستم نیز قرار دارند، یعنی تحت انقیاد و تبعیت و بدرفتاری مردان به سر می برند.

دیدگاه اول متکی بر تفاوت های جنسی در زن و مرد در بدو تولد است و بر این اساس، زنان از کودکی تا پیری تفاوت های بنیادی را که پایه زیست شناختی دارد را طی می کنند. بنابراین، مسئولیت های مادری و نقش های همسری و توجه به حریم خصوصی خانه و خانواده را ناشی از تفاوت های بنیادی زیست شناختی مردان و زنان می دانند.

در دیدگاه دوم (نابرابری جنسی)، با دو رهیافت فمینیستی لیبرال و فمینیستی مارکسیستی به تبیین نابرابری می پردازند. محور رهیافت لیبرالی در درجه اول تبعیض جنسی است. آنها معتقدند که تبعیض جنسی باعث می شود که زن ها از کودکی برای نقش های پست تر به عنوان نمادهای اخلاق زنانه آماده شوند. به همین جهت، زنان همیشه در موقعیتی یکسان با مردان، در درجه دوم و پایین تر قرار می گیرند و دسته دیگر، سرچشمه این نابرابری ها را در سازمان جامعه جستجو می کنند و می گویند این تفاوت ها ناشی از مسائل زیست شناختی یا شخصیتی نیست.

دیدگاه سوم، دیدگاه اکثر فمینیست های معاصر است. در این دیدگاه، ستمگری جنسی، بر پایه مردسالاری، اساس و بنیاد ساختارهای جامعه را تشکیل می دهد. بر این اساس، مرد سالاری متکی بر ذاتی بودن تفاوت های زیست شناختی است و مردان همواره به دلیل قدرت بیشتر، در بر آوردن نیازهای خود بر زنان اعمال قدرت می نمایند و هیچ علاقه ای هم در کاهش کنترل خویش نشان نمی دهند. مردان پیوسته خواهان تسلط بر زنان بوده اند و مردسالاری از این منظر، به عرصه سیاست و کار اقتصادی محدود نمی شود، بلکه تا قلمرو خصوص خانواده هم ادامه می یابد. نظریه پردازان این دیدگاه، زنان را قربانیان صبور و مظلوم ستم چنین مردانی می دانند. نمایندگان این نظریه معتقدند که زنان باید خود را از شرایط و زمینه های ستم کشی آزاد سازند و دنیای جدید برای خود، جدای از دنیای مردان به وجود آورند تا به شالوده های اجتماعی معانی جدیدی ببخشند. بر همین اساس، وظیفه فمینیسم می دانند که زنان را برای چیره شدن بر ستمی که به آن ها می رود و نیز رهایی از جنس دوم بودن، تشویق نمایند.

به نظر می رسد که محور اصلی نظریه طرفداری از حقوق زنان، جنسیت و رابطه میان جنس و جنسیت است. اگر جنس، مجموعه ای از ویژگی های فیزیولوژیک و بیولوژیک تعریف شود، جنسیت، ویژگی های اجتماعی مرتبط با تقسیم بندی مردانه و زنانه تلقی می شود. ارتباط این دو در طول تاریخ بشر در اکثر جوامع، امری طبیعی قلمداد شده است. زن به عنوان جنس مؤنث که قدرت باز آوری دارد متفاوت با مرد و نقطه مقابل او تلقی شده است. طبق قاعده، زنان به تناسب، نقش های متفاوتی هم که در زندگی اجتماعی دارند، به عنوان مادر، موجوداتی احساساتی، پر عاطفه و با ملاطفت، مناسب با ساحت حیات خصوصی و خانوادگی و مردان، خردورز، ستیزه جو، منطقی و متناسب با حیات عمومی و اجتماعی تلقی می شوند.

بر این اساس، تفاوت بیولوژیک، مبنای اجتماعی و جنسیتی قرار می گیرد. به این ترتیب، جنس به تفاوت های زیست شناختی و کالبد شناختی و فیزیکی بدن اشاره دارد و جنسیت به تفاوت های روان شناختی، اجتماعی و فرهنگی بین زنان و مردان مربوط می شود. در نظام اجتماعی نیز، منابع، اموال و امتیازها بر اساس نقش های جنسیتی که بر مبنای فرهنگی تعریف می شوند، تخصیص می یابد و جایگاه فرودست زنان از نظر دسترسی به منابع و امتیازات تعیین می شود.

در حقیقت، فمینیسم واکنشی در برابر برداشت فرودستی طبیعی زنان و قشر بندی اجتماعی مبتنی بر آن و گفتمان توجیه کننده آن بوده است و به روشن نمودن آنچه ستم تاریخی بر زنان تلقی می شود و همچنین رفع آن، تأکید دارد؛ اما در میان شاخه های گوناگون فمینیسم، درباره چگونگی مفهوم بندی و توضیح جنسیت و روابط اجتماعی مبتنی بر آن اختلاف نظر وجود دارد.

### رهیافت سه گانه بر اساس جنس و جنسیت

جنس، امری طبیعی است که در تعیین تمایز بیولوژیک و فیزیولوژیک میان زن و مرد مؤثر است. تفاوت هایی هم که در نقش ها و ویژگی های اجتماعی آنان وجود دارد در نتیجه روندها و نهادهای اجتماعی، به ویژه تفاوت در فرایند اجتماعی شدن و جامعه پذیری است.

2- جنس، امری طبیعی است که تا حد زیادی در ویژگی ها و نقش های اجتماعی زن و مرد عامل تعیین کننده است و این تفاوت های جوهری میان زنان و مردان به برتری اخلاقی و شناختی منجر می شود.

3- جنس و جنسیت هر دو مبتنی بر ساخته هایی اجتماعی است و هویت هایی مانند زن و مرد به عنوان مقولاتی جوهری تلقی می شود.

با توجه به این سه رویکرد سه دیدگاه اساسی در جنبش فمینیسم وجود دارد:

### الف) دیدگاه تساوی گرا

طرفداران این دیدگاه باربری طلب بوده و معتقدند تفاوت های فیزیولوژیک زن و مرد در حدی نیستند که در تعیین جنسیت نقش داشته باشند. زنانگی و مردانگی ماهیتی اجتماعی و طبیعی دارند.

بر اساس این نظریه، مردان و زنان با هم برابرند نه متفاوت و نه متضاد. این گروه ها برای حل مشکلات زنان، بر آموزش تأکید دارند و معتقدند فرودستی زنان در جامعه نتیجه سنت ها، عرف، قوانین و عادات بشری است که فکر برابری ذاتی زن و مرد آنان را به عرصه خصوصی رانده و مانع از دستیابی به موقعیت برابر با مردان در جامعه شده است. در این دیدگاه اگر تفاوتی در ویژگی های شخصیتی زنان و مردان دیده می شود، نتیجه برخورد و تربیت نابرابر بازن هاست نه نابرابری ذاتی زنان و مردان. این گروه خواهان حق رأی سیاسی با استفاده از روش های مسالمت آمیز و نفوذ در دولت و حکومت به منظور تحقق اهداف خو است.

### ب) دیدگاه فمینیسم اجتماعی و رادیکال

این گروه ۱ طرفداران حقوق زنان، به تفاوت بین زن و مرد قائل بودند و وجود خصلت های زنانه مانند عطوفت و احساسات را نشانه برتری اخلاقی زنان می دانستند و معتقد بودند باید از طریق رواج خصوصیت های زنانه مانند صلح، سوء مدیریت مردان را در جامعه از بین برد.

بین سال های 1920 تا 1960 گرایش های مختلف در جنبش زنان شکل گرفت. در طی این دوره، گرایش عمده در جنبش زنان اصلاح اجتماعی است. برابری زن و مرد در اشتغال و استخدام و کاهش ساعت کار زنان و افزایش تأمین اجتماعی، جلوگیری و مخالفت با جنگ و مخالفت با کار کودکان، در دستور کار نهضت های زنان این دوره است. احزاب سیاسی با توجه به این خواسته ها سعی در جلب آرای زنان داشتند و به این ترتیب جنبش های زنان علاوه بر حق رأی که ب طور مستقیم در سیاست تأثیر داشت به طور غیر مستقیم نیز بر تغییر سیاست تأثیر گذاشتند.

در دهه 1960 در آفریقا سازمان ملی زنان و سایر گروه های زنان از راه تأکید بر حقوق برابر در زمینه کار، آزادی سقط جنین و تغییر قانون خانواده و طلاق و حقوق زنان همجنس خواه، زنان را از حاشیه مسائل سیاسی به مرکز سیاست آورد.

### ج) دیدگاه نفی تفاوت جوهری

گروه هایی از زنان معتقد بودند بین زن و مرد روابط سلطه آمیزی وجود دارد. بر این اساس، شاخه های متعددی چون «جنبش زنان سیاه پوست» با تأکید بر رفع تبعیض «زنان صلح طلب» با تأکید بر نقش مادری و صلح طلبی زنان و «جنبش طرفداران محیط زیست» برای جلوگیری از تخریب طبیعت تسط مردان، شکل گرفت.

این گروه می گویند آنچه در نظریه های طرفداری از حقوق زنان به عنوان ویژگی های ذاتی برای زنان و مردان فرض شده در اصل، محصول شرایط تاریخی، اجتماعی و سیاسی جامعه خاصی است که آن را بر تمام جوامع تعمیم داده اند. پس در کنار جنسیت باید تفاوت های نژادی، طبقاتی و قومی نیز مد نظر قرار گیرند و به زمینه های تاریخی و فرهنگی توجه شود. در کنار

این تفاوت ها باید از سرایت دادن تجربه های گروه های خاص زنان به همه زنان و جوامع اجتناب کرد. به این ترتیب، جنبش زنان با مفهوم سابق، دیگر معنا ندارد. مشکلات زنان ممکن است تاریخی، جغرافیایی و معرفت شناختی باشد، در نتیجه خواهان تغییر در این موارد هستند.

هر یک از دیدگاه ها با نفی سایر نظریه ها، سعی در تثبیت خود داشتند که سبب به حاشیه راندن گروه هایی از زنان فعال می شدند. طرفداران برابری با تأکید بر استانداردهای مردانه و برتری آن، خواهان همین استانداردها برای زنان بودند و اصرار داشتند که مانند مردان در عرصه اجتماعی و عمومی به این برتری دست یابند. در این صورت، حتی زنانی که آگاهانه خواهان نقش های مادری و همسری و خانه داری بودند به عنوان این که تحت سلطه پدرسالاری هستند به حاشیه رانده می شدند.

دیدگاه های اجتماعی در جنبش زنان منجر به گسترش مبارزه علیه دولت ها شد و اصلاح قوانین، زمینه نیل به برابری تلقی گردید. بنابراین، با حمایت این جنبش ها، گرچه خدمات رفاهی و تأمین اجتماعی برای دولت، همراه با افزایش بار مالی بود، ولی این اقدام ها به بهبود شرایط زنان که بیشتر از فرودستان جامعه بودند کمک کرد.

فمینیست های رادیکال با فرض خود مبتنی بر نفوذ فراگیر پدرسالاری در همه عرصه های حیات اجتماعی، عملاً تجربه زنانی را که قرائت دیگری از موفقیت های اجتماعی و شخصی داشتند رد کرده و آن ها را گرفتار خود آگاهی کاذب می دانستند. این گرایش در بین محافل آکادمیک نفوذ داشت و باعث جدایی در جنبش های زنان و طرد اجتماعی آنان شد.

هر یک از رهیافت های نظری در جنبش طرفداری از حقوق زنان در مورد روابط پدرسالارانه، بصیرت های مختلفی به زنان می دهد و راه را برای تغییر های اجتماعی هموار می کند. پیامدها و آثار مثبت و منفی نظریه ها ی مختلف جنسیتی در جوامع مختلف و برای گروه های اجتماعی مختلف یکسان نبوده است. بنابراین ، هر گونه تلاشی برای عمومی کردن آنها، حداقل به زبان برخی از گروه های زنان است.